

مدرنیته، جهانی شدن و ایران

نگاهی دیگر به مسئله تجد

دکتر عطا هودشتیان فارغ التحصیل رشته فلسفه از دانشگاه سوربن پاریس و دارای درجه دکترا در رشته علوم سیاسی است. حوزه های اصلی تخصص وی جهانی شدن، مسائل بین المللی، مدرنیته و مسئله غرب و شرق است. وی از سال ۱۹۹۲ تاکنون مشغول تدریس و پژوهش در دانشگاههای فرانسه و کشورهای مختلف بوده است. از وی مطالب گوناگونی در باره مدرنیته و جهانی شدن به زبانهای فارسی، فرانسه و انگلیسی به چاپ رسیده است. ایشان هم اکنون پژوهشگر دانشگاه پاریس و مدیر مدرسه عالی بین المللی مدیریت در مونترال کانادا است.

دکتر هودشتیان در ۲۲ ماه ژوئن ۲۰۰۳ به گفتگو در باره «مدرنیته، جهانی شدن و ایران» به دانشگاه کنکور دیا دعوت شد. متن سخنرانی ایشان را در زیر میخوانید.

قبل از ورود به بحث اصلی یادآوری میکنم که عنوان این سخنرانی نام کتابی است که اخیرا در ایران چاپ کرده ام. انگیزه نخست برای نگارش این کتاب، شناخت غرب بود و با مشاهدات من از انقلاب ایران (بطور خاص) و تاریخ یکصد ساله ایران (بطور عام) ارتباط داشت. در آن دوران دریافتم که گویا غرب آنطور که ما تاکنون از آن یاد کرده ایم، نیست. برای شناخت راستین غرب دیگر نمیتوان به روشهای تاکنون آزموده شده بسنده کرد. گویا غرب درون و بیرون دارد، ظاهر و باطن دارد، نمیتوان آنرا در پدیده استعمار، تکنولوژی و اقتصاد سرمایه داری خلاصه کرد.

غالب ما از غرب، هیولایی ساخته ایم به نام قدرت سیاسی، ارتش، سازمانهای جاسوسی و ... به این امر اساسی توجه نمیکنیم که اگرچه غرب همه اینها هست ولی گویا چیزی فراتر از اینها نیز هست. غرب در عین حال یک فضای فکری و فرهنگی، یک مجموعه ارزشها و خلاصه یک تمدن نیز هست که در واقع آنرا از طریق مدرنیته باید شناخت. اگر غرب را سطحی بنگریم، نفوذ آنرا نیز در ایران، در تاریخمان، در فرهنگ و در عمق وجودمان سطحی خواهیم دید و برطرف کردن آن نفوذ را هم در ایران کار ساده ای خواهیم پنداشت.

دومین انگیزه نگارش کتاب مربوط بود به مسئله اساسی جهانی شدن. پرسش این است که این جهانی شدن چیست و ما در کجای کار قرار داریم. در روند پژوهش دریافتم در جریان جهانی شدن در واقع شکاف سهمگینی میان مدرنیته و حوزه های نفوذی غرب صورت گرفته است. جهانی شدن (علیرغم همه نتایج منفی آن) استقلال کشورهای غیرغربی را تسریع کرده است. این کشورها در عین حال که تحت تاثیر نفوذ مستقیم

مدرنیته جهانی هستند، دیگر لزوماً تحت فرمان مستقیم غرب نیستند.

بنابراین دو حوزه اساسی بحث امروز ما یکی «مدرنیته» و دیگری «جهانی شدن» است. نخست ملاحظاتی را در مورد مدرنیته و جهانی شدن مطرح میکنیم و از آن طریق به ایران و نظریه «بازگشت ناپذیری» در جامعه ایران خواهیم پرداخت.

مدرنیته چیست؟

ادبیات ایرانی پیرامون مفهوم مدرنیته که در طول ۱۰ سال اخیر رواج یافته بیشتر ادبیات ترجمه‌ای و تفسیری است تا بدعت‌گذار. این ادبیات از مفهوم «مدرنیته» دریافتی متضاد و یا گنگ دارد. برای مثال عده‌ای مدرنیته را «تجدد» خوانده‌اند و آنرا برابر با نوگرایی و توسعه دانسته‌اند و تاریخ آنرا نیز از دوران قاجار و حتی شاه‌عباس نوشته‌اند. برخی دیگر آنرا همان توسعه دانسته‌اند و هرگونه پیشرفت و نوگرایی را مترادف با مدرنیته خوانده‌اند. من اعتقاد دارم که مدرنیته هم تجدد است، هم توسعه و هم مدرنیزاسیون. در واقع مدرنیته همه اینها را شامل میشود ولی باز چیزی بیشتر دارد که شناخت آن نیاز به تمرکز ذهن و دریافت عمق مطلب است. این دریافت، وظیفه جنبش غرب‌شناسی است که در طول دهسال گذشته جوانانهای آن زنده شده‌است. جنبش غرب‌شناسی وظیفه دارد که به شناخت راستین غرب همت‌گمارد و ما را از سطحی‌گرایی رها کند.

مناسب‌ترین تعریف برای مدرنیته «نوکردن قاعده‌مند و هدف‌دار» است. بنا به این تعریف هرگونه نوگرایی، مدرن بودن نیست به این لحاظ است که عنوان تجدد برای توضیح این پدیده کافی نیست. مثالی میزنم: در یک سخنرانی که در پاریس داشتم و موضوع آن هم همین مدرنیته بود آقای ناگهان گفت: طالبان در افغانستان تجلی مدرنیته هستند چرا که در شرایط پیشین کشور خودشان تغییر و تحول پدید آوردند!!

در گفتار دیگری خانمی اظهار داشت: زرنشت در ایران نخستین پیام‌آور مدرنیته بوده است. به دید من تنها نوع ویژه‌ای از تحول و نوگرایی، مدرنیته است. مدرنیته نوکردن قاعده‌مند و هدفمند است. یعنی نیازمند نظام و سازمانی است که به آن نوکردن، یک حرکت قاعده‌مند و تکراری و سیستماتیک بدهد آنهم در مسیری با هدف، با هدف بهتر کردن وضع پیشین.

مدرنیته یک فضا، یکدسته ارزشها و یک فرهنگ است که در چهارچوب یک عصر تاریخی و در درون یک جغرافیای ویژه شکل گرفته‌است. مدرنیته نمودار یک دوران تاریخی است که اگرچه فقط در غرب پدید آمد ولی به غرب محدود و خلاصه نمیشود. دو توضیح برای این پدیده وجود دارد:

الف- توضیح تاریخی: شاید بتوان گفت که مدرنیته از نظر تاریخی در حدود قرن شانزدهم و اواخر قرون وسطی در اروپای غربی شکل گرفت و چهار حادثه بزرگ تاریخی مقدمات آنرا فراهم کردند.

۱- پیدایش سرمایه داری صنعتی

۲- پیدایش یک فکر نو فلسفی و علمی (دوران روشنائی)

۳- مبارزه علیه تسلط افراطی کلیسای کاتولیک، رفوم مارتین لوتر و پیدایش پروتستانیزم در دین مسیحی
۴- تحولات مهم سیاسی، پیدایش دولت و بالاخره انقلابات سیاسی در اروپای غربی و از جمله فرانسه.

توضیح نک تک این حوادث زمان طولانی میطلبد و بحث مفصل‌تر آن در کتاب آمده است.

ب- توضیح فلسفی: برای شناخت بیشتر مدرنیته باید به بنیادهای فلسفی و ریشه‌ای آن توجه کرد. فلسفه مدرنیته مشخصات بسیار دارد در این سخن بطور خلاصه به ۴ ویژگی آن می‌پردازیم.

۱- مدرنیته اساساً در مقابل سنت بنا شد. هرچه سنت به «انسان» کم اهمیت میداد و بشر را وابسته و

مشروط به زیست قدرتهای فرازمینی میدید، مدرنیته انسان را مرکز و ثقل رابطه با جهان و طبیعت میدانست. انسان واحد اصلی «هستی» شد. بنیان این اندیشه از یک دسته فلاسفه اروپای غربی آمد. آنها از انسان به عنوان سوژه یا فاعل شناسایی و یا فاعل عمل‌کننده نام بردند. انسان نه دیگر تابع، پیرو محض، بی کلام و بی انتقاد، که خود مرکز است. از این همه یک تئوری پایه‌ای ریخته شد که ما از آن به عنوان «تئوری سوژه» نام می‌بریم.

۲- این سوژه در عین حال که شناساننده و عمل‌کننده است، به طبیعت اطراف خود نیز با نظر تسلط مینگرد. شاید بهترین نمونه این مثال نقل قول از دکارت باشد که میگفت: «برای استفاده از طبیعت باید آنرا شناخت و برای شناخت باید برآن مسلط شد». در فضای فکری و تمدنی مدرنیته، هرگونه شناختی میل به تسلط دارد. در طول ۴ قرن گذشته همین شناخت جهان توسط غرب، تسلط وی را بر جهان تسریع کرد.

۳- اندیشه انتقادی خصوصیت دیگر مدرنیته است. اندیشه انتقادی نخست بر اساس عقل‌گرایی و سپس بر پایه تحلیل و شناخت اندیشه‌های پیشین و کهن استوار است. اگرچه دکارت بانی اندیشه انتقادی بود ولی در واقع کانت اندیشه انتقادی را به سنت واقعی در تمدن مدرن تبدیل کرد. اندیشه انتقادی نه بر اساس نفی و رد ساده اندیشه‌های پیشین بلکه بر پایه تحلیل آنها استوار است، تا از این طریق به شناخت درست زوایای آشکار و ناآشکار اندیشه‌های پیشین دست یابد. اندیشه انتقادی نیازمند فاصله از موضوع مورد کاوش است. با اندیشه انتقادی سوژه در موضوع کاوش خود حل نمیشود بلکه آنرا از دور مشاهده کرده و زوایای آنرا تحلیل میکند.

۴- مشخصه دیگر مدرنیته فکر آزاد است. هگل به درستی بیان میکرد که «ما پس از انقلاب فرانسه برای نخستین بار دریافتیم که وجود انسان در سر او جای دارد»، انسانها میتوانند به جای انکا به کلیسا، خودشان برای زیست همگانی‌اشان تصمیم بگیرند. در این گفتار من از ایرادات و کمبودهای این اندیشه و دموکراسی میگذرم. فقط به این اشاره بسنده میکنم که «آزادی» اساسی‌ترین موضوع انسان مدرن است و این آزادی نخست در حوزه ذهن پدیدار شد. و البته در عمل کمبودهای آن فراوان است. بنابراین مدرنیته چند خصوصیت ویژه دارد. یکی پیدایش سوژه، دیگری تسلط و سپس فکر انتقادی و بالاخره فکر آزادی.

اما مسئله اساسی دیگری هنوز برای بحث باقی میماند، چیزی در دورن بنیاد مدرنیته وجود دارد که آنرا همگانی میکند. چیزی که نه در ظاهر مشهود است و نه به نگاه همه کس آمده است. مدرنیته همگانی است، یعنی اگر چه در یک جغرافیای معین پدید آمده، در غرب زاده شده و تاریخ پیدایش روشنی دارد ولی در عین حال جهانی است. جهانی بودن مدرنیته امکان اینرا بوجود آورده است که این پدیده در دسترس همگان قرار گیرد. اینجاست که ما به مسئله جهانی شدن مدرنیته می‌رسیم. اما جهانی شدن چیست و چه پیوندی با مسئله اساسی مدرنیته دارد؟

جهانی شدن

همچنان که همه میدانیم جهانی شدن که از دو دهه پیش به اینسو آغاز شد، بحث تازه‌ای نیست و از آن نظرات گوناگونی در دسترس است. بطور کلی عده‌ای آنرا بیشتر از نگاه اقتصادی دیده‌اند و جهانی شدن را به حرکت شرکت‌های چند ملیتی از غرب به شرق خلاصه کرده‌اند.

عده‌ای دیگر برداشتی اقتصادی-سیاسی از جهانی شدن دارند و مسائلی چون گسترش دموکراسی و فکر حقوق بشر را نیز در کنار سراسری شدن اقتصاد بازار سرمایه‌داری در نظر می‌گیرند. بطور کلی گرایش اول بیشتر در محافل امریکایی و گرایش دوم بیشتر در اروپا خصوصا در فرانسه و آلمان حاکم است. هر یک از این گرایشها به یک نوع ویژه آغاز جهانی شدن را توضیح می‌دهند. گرایش اقتصادگرا آنرا در «قانون شکنی» Deregulation که از زمان ریگان و تاچر در امریکا و انگلیس پدید آمده میدانند.

گرایش دوم اگرچه بر این مسئله نیز تاکید میکند اما جهانی شدن را در عین حال مرتبط با خاتمه جنگ سرد و پایان بلوک کمونیستی میدانند.

به نظر من گرایش نخست اقتصادگرایی محض و افراطی است و فکر دوم برای توضیح آنچه در طول این ۲۰ سال گذشته بر سر جهان غیر غربی آمده، ناکافی است. هردوی این گرایشات جهانی شدن را از زاویه و نگاه غرب دیده‌اند و نه از نگاه شرق.

به دید من جهانی شدن هم سراسری شدن اقتصاد بازار سرمایه‌داریست و هم در پیوست با «پدیده قانون شکنی» و هم مرتبط با خاتمه جنگ سرد است، اما پیش از همه، جهانی شدن به سراسری شدن نه فقط اقتصاد و تکنولوژی، بلکه آنچه در پس آنها موجود است، یعنی «فکری» که اقتصاد و تکنولوژی را بنا کرده، باز می‌گردد. هنگامی که شرکت‌های چندملیتی به کشورهای شرقی می‌روند (برای افزون کردن سود روزانه‌اشان)، در واقع بدون آنکه خود بدانند یک نوع «فکر تازه»، یک دسته ارزشهای جدید و یک فرهنگ جدید را به تدریج وارد این کشورها میکنند. این «فکر تازه» همان فکر مدرنیته است که بنیاد تکنیک و اقتصاد غرب را بنا ریخته است. این فکر به تدریج روحیه عقل‌گرایی، اندیشه به آزادی و جامعه آزاد را در این جوامع رشد میدهد.

بنابراین هنگامی که از جهانی شدن صحبت میکنیم باید نه فقط از جهانی شدن اقتصاد که در واقع از جهانی شدن مدرنیته سخن می‌گوییم. جهانی شدن مجموعه حیات بشری را در سر دارد که محدود به ۲۰

سال گذشته نیز نمیشود. همچنین پدیده جهانی شدن رابطه شرق و غرب که با عصر کلونیاسیون (استعمار) آغاز شد را نیز دربر میگیرد. این پدیده در واقع تسریع همان پروسه است.

نتیجه جهانی شدن چیست؟

آنگونه که ما جهانی شدن را تحلیل میکنیم دو نتیجه اصلی به دست میآوریم:

۱- تفکیک مدرنیته از غرب: هرچه تکنولوژی، آموزش و پرورش، اقتصاد و سیاست سراسری تر و جهانی تر میشود و به کشورهای شرقی و غیرغربی نفوذ میکند، ما با تقلائی بیشتر این کشورها در پیدایش نوع جدیدی از فکر آزادی در این جوامع مواجه میشویم. این پدیده پا به پای در دست یابی این کشورها به نوع تولید و بازتولید سرمایه داری میسر میشود. امروزه تکنولوژی به کشورها و فضاهایی راه می یابد که دیگر مورد نفوذ و تسلط مستقیم سیاسی یا نظامی غرب نیست. جهانی شدن پروسه گسترش تکنولوژی را تسریع کرده است.

با ورود به عصر جهانی شدن -علیرغم نتایج منفی آن- ما در واقع به دوران جدیدی پا گذاشته ایم که در آن هرچه بیشتر مدرنیته از غرب تفکیک میشود. دیگر هرکجا تکنولوژی رفت، آموزش و پرورش جدید و حتی اقتصاد مدل غربی رفت، الزاما خود غرب نرفت و یا مستقیما بر آن فضاها مسلط نشد. بنابراین امروزه جهان هر چه بیشتر غربزده و هر چه کمتر غربی میشود!

پروسه جهانی شدن از طریق تسریع فوق العاده ارتباط جمعی و سراسری شدن اقتصاد، کار را به آنجا کشانده که کشورهای غیرغربی به تدریج مدرنیته را از آن خود میکنند. کشورهای آسیای جنوب شرقی و چین نمونه های آن هستند.

بنابراین ما برای نخستین بار پس از چهار قرن سپری شدن عصر استعمار شاهد آن شده ایم که کشورهای غیرغربی مرعوب شده جهان سوم دیگر چون همیشه به دنبال غرب نیستند بلکه به تدریج در کنار و گاه در مقابل غرب قرار میگیرند.

۲- تسریع تقابل سنت و مدرنیته: پدیده جهانی شدن آنگونه که ما تحلیل میکنیم خصوصیت دومی دارد و آن تسریع تقابل سنت و مدرنیته است. جهانی شدن به تدریج مدرنیته را از غرب جدا میکند و از طریق نفوذ خود در کشورهای غیرغربی، تضاد سنت و مدرنیته را رشد میدهد. هرچه مدرنیته بیشتر جهانی میشود و در کشورهای شرقی نفوذ میکند، بیشتر سنت و ارزشهای کهن جامعه را به حالت مقاومت میکشاند و آنها را درگیر پروسه ای میکند که ماحصل آن لزوما نفی یکی و پذیرش دیگری نیست. به نظرم جریان تقابل مدرنیته و سنت نه به رد یکی و یا قبول دیگری که به ترکیب آنها میانجامد. مانیکسیسم در اینجا عمل نمیکند. در این ترکیب، داده های قابل جذب مدرنیته با ارزشهای ماندگار سنت و ارزشهای کهن جامعه در کنار هم و با هم در حیات نوین کشور به زیست خود ادامه میدهند. به تدریج این جریان تضادمند به جریان طبیعی زندگی روزمره شرقیان بدل میشود. ساختار این جوامع و انسانهای آنها، ساختار و انسانهای دو ارزشی میشوند. ما از این به بعد دو ارزشی هستیم. نه به تنهایی سنتی و نه به تنهایی مدرن. ایران ما نیز

در همین وضعیت قرار دارد، در وضعیت دوازده‌گانه. جریانی که باید بر طبق قاعده و در روند تاریخی و درازمدت خود به ترکیب ارزشهای کهن و نو بیانجامد.

مدرنیزاسیون در ایران

ما در ایران از مدرنیته کمتر سراغ داریم. آنچه در ایران در طول صدسال اخیر گسترش یافت نه مدرنیته که مدرنیزاسیون بود. مدرنیزاسیونی که به عبارت دیگر توسعه خوانده میشود و به تجدد بیشتر نزدیک است. بنا به تعریف مدرنیزاسیون از بالا و توسط دولت ولی تجدد از پایین و توسط یک حرکت اجتماعی صورت میگیرد. مدرنیزاسیون در ایران از تحول در امور روبنایی آغاز شد و از نیازهای وافر سرچشمه گرفت. اما همین امر به تدریج عناصر فرهنگی و ارزشی تازه‌ای را در کشور رواج داد. پروسه چگونگی آغاز و تاریخ دقیق مدرنیزاسیون در ایران را میتوان با اتکا به پژوهشهای دکتر جمشیدبهنام از آغاز دوران عباس میرزا ۱۷۸۹-۱۸۲۳ نقلی کرد.

در پی شکست ایران از روسیه در اوایل قرن نوزده، دولت ایران در اندیشه تغییرات جدی در ساختار ارتش خود شد و رابطه با غرب تسهیل یافت. این کار به آنجا کشیده شد که عباس میرزا دست به ارسال دانشجویان به اروپا زد. سپس برخی آثار غربیان را ترجمه کرد.

در دوران رضاشاه ۱۹۲۱-۱۹۴۱ این جریان جدی‌تر شد. رضاشاه برای نخستین بار شناسنامه صادر کرد، سربازی را اجباری کرد، دانشگاه تهران را تاسیس و سدها و جاده‌ها را در ایران بنا نمود. این تحول سازمان اداری و اقتصادی ما را نیز به تدریج دگرگون کرد. این تحولات که همگی از بالا صورت گرفته مدرنیزاسیون نام دارد. اما پا به پای تحولات از بالا، جنبش تجددگرایی از پایین و از درون جامعه راه را برای نگرشی جدی به غرب گشود. نهضت مشروطه و اندیشمندان این نهضت به قول فریدون آدمیت از راهبران اولیه فکر نوگرایی و تجدد در ایران بودند.

از این مقدمات گذشته دو نکته اساسی در مورد دوران مدرنیزاسیون و تجددگرایی در ایران مد نظر ماست:

۱- شبکه نامریی تحول در ایران

از زمان آغاز مدرنیزاسیون در ایران ما در دوران تاریخی یک تحول بی سابقه قرار گرفته‌ایم. این تحول پیداکر شبکه‌ای بود که ما در درون آن جای گرفته و به جزیی از آن شبکه بدل شده‌ایم و در طول زمان و در رابطه مستقیم و روزانه با این شبکه بی آنکه خود خواسته باشیم و بدانیم چطور و یا چگونه، دگردیسی تدریجی پیدا کرده‌ایم. این شبکه انسان ایرانی سنتی یکصدسال پیش را از زمانی که در آن جای گرفت، در مرکزی‌ترین نقاط حیات و حساس‌ترین بعد نگاهش به جهان و به هستی خود شرط کرده‌است. این شبکه نامریی به شبکه مدرنیته جهانی متصل است.

ما دیگر چون گذشته نیستیم. اگرچه خود فکر میکنیم که چون گذشته عمل کرده و به زندگی روزانه چون گذشته ادامه می‌دهیم. مسئله آنجاست که این تحول اگرچه از سطح شروع شده اما هرگز در سطح نمانده

و به شکلی نادیده و به تدریج به عمق نفوذ کرده است. در اینجاست که نقش مدرنیته زنده میشود. مدرنیته آن آگاهی است که پشت مدرنیزاسیون و تحولات سطحی آن قرار گرفته است. آن آگاهی که نه فقط ارتش جدید، ساختمان اداری نو، اقتصاد، دولت و قانون مدنی که بنیاد و اساس آنها را بی میریزد. تحولات مدرن در ایران که در یکصدسال گذشته از سطح شروع شدند به گونه‌ای ناهنجار و تضادمند رشد کردند. چرا که رابطه متعادل و قابل فهمی با عوامل تاریخی و اجتماعی ایران پیدا نکردند. هنوز عوامل پذیرش آن تحولات مدرن در جامعه وجود نداشت. جامعه ما آماده پذیرش مدرنیزاسیون و مدرنیته نبود. ما نه به طور واقعی و از درون آن تحول را میخواستیم و نه به طور واقعی نیاز آنرا حس میکردیم و نه قادر به فهم چستی آن بودیم. تحول مذکور در ما اندیشه اقتصادی ایجاد نکرد و ما را تشویق به سنجش تحلیل و نقد سنت و گذشته نمود. ما در طول صدسال گذشته بسیار پراگماتیستی عمل کرده و به فاکتورهای رشد نگاهی عمل‌گرایانه داشتیم. به کارکردهای عملی امور بسنده کردیم و نگران برپایی یک اندیشه نو و فرهنگ همگام با رشد تکنولوژی و اقتصاد نبودیم. در ایران تکنیک و تکنولوژی به سادگی راه یافت، اما هرگز فکر تکنیک ساز پدید نیامد.

۲- شرایط عدم بازگشت تاریخی به گذشته

شبکه نامریی تحول مدرن در ایران چند کارکرد اساسی داشت: نخست آنکه رابطه ما را با گذشته مان مشکل ساز کرد. چرا که بدون نقد گذشته و بدون پرسش از چستی آن وارد فضای حیات تاریخی ما شد و خود را به جزئی از این حیات بدل نمود. این شبکه که ما خودبخود در آن قرار گرفته ایم آنگونه عمل کرده که دیگر نیازهای خود را به نیازهای ما بدل کرده است. تولید این نیازهای جدید حداقل در صد سال اخیر آنقدر آرام و تدریجی صورت گرفته اند که امروز دیگر کسی به فکر ادامه حیات بدون آنها نیست. در ایران اسلامی امروز دیگر کسی در اندیشه ادامه حیات بدون عناصر این شبکه مدرن نیست. امروزه بسیار غریب به نظر میرسد که در شهرها و روستاهای بزرگ همچون یک قرن پیش ادامه حیات دهیم، یعنی کودکان و جوانان به مدرسه نروند، افراد شناسنامه نداشته باشند، در اندیشه شیر پاستوریزه یا گوشت یخزده نباشند، رادیو، تلویزیون یا یخچال نداشته باشند، روزنامه نخوانند و ندانند که در ایران نظام جمهوری و انتخابی حاکم است و یا نخواهند گاه به گاه در آن شرکت کرده و نتایج آنرا دنبال کنند. این همه تحولات ما را در یک شبکه نو، در یک مرحله نوین تاریخی و در وضعیت بی سابقه و بی بازگشتی قرار داده است.

وضعیت بی سابقه و قرارگرفتن در فضا و شبکه نامریی تحول کار را به جایی کشانده است که امکان نفی ساده آن دیگر از میان می‌رود. ما در مسیر پیوست به جهان و به نیازهای مدرنیته جهانی قرار گرفته ایم. به شکلی که امکان پس روی و بازگشت همگانی و اجتماعی به ریشه‌ها و سنت از ما سلب شده است. دیگر هیچ قدرت سیاسی نمیتواند به یکباره پدیده مجلس را به کلی از میان برکند و یا سازمان حکومتی و اداری را بطور کلی منحل کرده و یا پدیده‌هایی مانند روزنامه، رادیو و تلویزیون را نابود کند و میدانیم

که هیچ یک از این پدیده‌ها از نظر تاریخی متعلق به ایران نبوده‌اند.

همه اینها در نتیجه گسترش شبکه نامریی تحول و در اثر نفوذ مدرنیته در ایران عملی شده‌اند و ما را در مسیر بدون بازگشت رها نموده‌اند. عناصر مدرنیته آنقدر نافذ عمل میکنند و آنقدر موذیانة در کنار و در درون وجود ما جای گرفته‌اند که گویا ما فراموش کرده‌ایم که اساسا هیچکدام از آنها از ما نبوده‌اند. اما اگر هم روزی مجلس را از میان ببریم، ارتش را نابود کنیم، سدها و ... را خراب کنیم، باز هم نمیتوانیم تحولات ریشه‌داری که در طول دهه‌ها در جان و وجود ما، در حوزه خودآگاه و ناخودآگاه ما و هم‌نسل‌هایمان ریشه دوانیده‌اند را به یکباره از میان برداریم.

مهمتر از همه اینها این امر مسلم است که ما دیگر نمیتوانیم مانند گذشته به امر آزادی بی‌تفاوت باشیم. به این لحاظ نمیتوانیم به عقب باز گردیم زیرا دریافته‌ایم که آزادی وجود دارد، که فرد قابل احترام است و انسان آزادی بیان اندیشه‌های خود را دارد. این دریافت آزادی را میتوان پس زد، سرکوب کرد یا به عقب‌راند، اما دیگر نمیتوان آنرا نابود کرد.

هگل زمانی در پدیدارشناسی ذهن نوشت: «برده‌ای که یکبار نام آزادی را شنید و آنرا فهمید دیگر برده پیشین نیست. او دیگر نمیتواند نام آزادی را از ذهن خود بزدايد». در این امر هیچ انقلاب سیاسی هم موثر نیست. بنابراین مدرنیته را نمیتوان در چهارچوب یک جامعه از میان برد چرا که اثرات آن برطرف ناشدنی است، اما میتوان با تیزهوشی آنرا «از آن خود» کرد و مسیر آنرا با منافع خود همراه نمود. ورود پدیده آب لوله کشی در ایران ماحصل مستقیم مدرنیزاسیون در ایران است با اینحال این پدیده آنچنان به داده ساده زندگی روزمره بدل شده است که دیگر حضور آن هم به چشم کسی نمی‌آید. این پدیده ساده امروزه دیگر خود را چون ضرورت عرضه میکند و به تدریج به واقعی‌ترین بخش زندگی ما بدل شده است. عین همین مثال را در باره تلفن، اتوموبیل، راه آهن و ... میشود زد. همه اینها اگر چه از بالا و توسط دولت در جریان مدرنیزاسیون متحقق شده ولی پدیدآورنده یک آگاهی جدید در جامعه بوده‌اند که آن آگاهی به ضرورت آب تمیز و بهداشتی است. این آگاهی مدرنیته است. ما نمیتوانیم موقتا تمام لوله‌های آب را نابود کنیم اما نمیتوانیم آگاهی به اینکه آب لوله‌کشی بهداشتی بهتر از آب چاه است را از ذهن خود پاک کنیم. یعنی از این زاویه نمیتوانیم به عقب گام بگذاریم.

هرگاه پدیده‌ای از آن ما شد، یعنی ما در زیست آگاه یا ناخودآگاهمان آنرا خودی تلقی کردیم، حتی اگر اختراع ما نبوده باشد، دیگر رفع و نفی آن از وجود و عمل‌امان غیرممکن خواهد بود. به این ترتیب نظریه بازگشت پذیری به گذشته مردود است. برای ما راهی بجز پیشروی آگاهانه به جلو وجود ندارد.

مدرنیته، جهانی‌شدن و ایران (نوشتارهایی پیرامون جهانی‌شدن، مدرنیته، بحران تحول و نظریه عدم

بازگشت تاریخی در ایران) - دکتر عطا هودشتیان، انتشارات چاپ‌پخش، تهران ۱۳۸۱